



سادات در دوره مغول

پدیدآورده (ها) : عباسی، جواد

تاریخ :: تاریخ اسلام :: زمستان 1381 - شماره 12

از 75 تا 88

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/88501>

دانلود شده توسط : جواد عباسی

تاریخ دانلود : 03/08/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوّم، زمستان ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۱۲، ص ۷۵-۸۸

سادات در دوره مغول

دکتر جواد عباسی*

یکی از پیامدهای اجتماعی ظهور اسلام، شکل‌گیری طبقه‌ای به نام «سادات» در جامعه اسلامی بود. با گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر، سادات از شرق تا غرب عالم اسلامی پراکنده شدند و به عنوان گروهی محترم و متنفذ مورد توجه قرار گرفتند. ایران از جمله سرزمین‌هایی بود که سادات در آن نفوذ و جایگاه قابل توجهی یافتند و روز به روز بر شهرت و اعتبار آنان افزوده شد. با این حال، موقعیت آن‌ها از شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی دوره‌های مختلف تاریخ ایران نیز تأثیر می‌پذیرفت. در این مقاله، وضع سادات در ایران عصر مغول بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: سادات، مغول، ایلخانان، دارالسیاده، موقعیت اجتماعی.

* دکتری تاریخ ایران اسلامی.

عظمت و قداست شخصیت پیامبر اسلام (ص) همراه با سفارش‌هایی که در قرآن و حدیث درباره «أقربین» و «اهل بیت» آن حضرت شده بود، موجب شد تا مسلمانان از همان اوان، ارزش و جایگاه ویژه‌ای برای منتسبان ایشان قائل شوند. در این بزرگداشت، تقریباً همه مسلمانان متفق بودند و حتی فرقه‌گرایی‌های بعدی تأثیر چندانی بر آن نگذاشت. این گروه که در ابتدا به نام‌هایی از قبیل «أل»، «اهل»، «ذریه»، «عترت» و «أقربا» خوانده می‌شدند، بعدها به نام «سادات» که در عین حال حکایت از سیادت و سروری آنان در نظر مسلمانان داشت، نامیده شدند. ایرانیان نیز، پس از گرویدن به اسلام، توجه خاصی به اولاد و احفاد پیامبر (ص) می‌کردند. نشانه‌هایی از این توجه را می‌توان در حضور تعداد قابل توجهی از اولاد و نوادگان امامان شیعه در ایران، وقوع قیام‌های متعدد شیعی، و سرانجام تأسیس دولت‌های شیعی (از قبیل علویان طبرستان، آل بویه و صفویان) دید. ایجاد خلافت عباسی هم که با شعار حمایت از اهل بیت بر سر کار آمد، نشان دیگری از ارادت گسترده و خالصانه ایرانیان به خاندان پیامبر (ص) بود. گذشته از جنبه‌های سیاسی، ارج نهادن به سادات به تدریج به عنوان یک ارزش اجتماعی، جزئی از فرهنگ ایرانی شد. از این رو است که در آثار بسیاری از عالمان، شعراء، مورخان و سیاست‌نامه‌نویسان و نصیحت‌نامه‌پردازان، اشارات متعددی در ارج‌گذاری به مقام آن‌ها به چشم می‌خورد. در نتیجه همین حمایت‌ها و بزرگداشت‌ها بود که حتی در موقع بروز رویدادهای بزرگ و مصیبت‌های فراگیر نیز خلل چندانی در موقعیت و اعتبار سادات به وجود نیامد. دوران هجوم و سلطه مغولان بر ایران یکی از این برهه‌های تاریخی بود.

با حمله مغول، ترکیب جمعیتی و ساخت و قشر بندی اجتماعی جامعه ایرانی دچار تحولات محسوسی شد؛ از میزان جمعیت به نحو چشمگیری کاسته شد، پاره‌ای گروه‌های اجتماعی از هم پاشید و بعضی قشرهای تازه، تحت تأثیر زندگی اجتماعی مهاجمان به وجود آمده یا فعال‌تر شدند. در این میان، سادات توانستند هویت و تشکل تاریخی خود را حفظ کنند.

در توجیه علل مصون ماندن نسبی سادات در جریان هجوم مغول، توجه به دو عامل ضروری است: نخست آن که مغولان قصد در افتادن با معتقدات مردم مغلوب را، که اکرام و بزرگداشت سادات هم جزئی از آن بود، نداشتند و حتی بنا به خصلت‌های فکری و مصالح سیاسی به این معتقدات به دیدهٔ احترام می‌نگریستند. دیگر آن که توجه ایرانیان به سادات به عنوان نسل پیامبر(ص) و خاندان او با اندیشه‌های مغولان دربارهٔ پاس داشت نسل و قداست خاندان‌های بزرگ همخوانی داشت.

این اهتمام برای حفظ نسب و قداست خانوادگی که در بین خاندان‌های بزرگ و فرمان‌روایان مغول با شدت بیش‌تری وجود داشت، شباهت به تلاش سادات در حفظ شجره‌شان داشت. گذشته از این سنت فراگیر، در میان مغولان و در پرتو شرایط سیاسی هر عصر، بعضی خاندان‌ها تا مقام الوهیت بالا برده می‌شدند. چنان که در عصر جهانگیری و جهانداری آن‌ها که با ظهور چنگیزخان آغاز شد، هر کس که با اجداد یا اولاد او پیوند داشت، بلند مرتبه و مقدس تلقی می‌شد. این موضوع را حتی می‌توان در سرگذشت نامه‌ای که خواجه رشیدالدین فضل‌الله دربارهٔ آبا و اجداد چنگیز و فرزندانش و نوادگان او تدوین کرده است، به وضوح تمام دید. خواجه به صراحت از مغولانی که از نسل آلان قوا، جدّه به قول او پاکدامن چنگیزخان بوده‌اند، با عنوان «شجرهٔ منقح و روشن»^(۱) یاد کرده است. تقریباً همهٔ امرا و بزرگان مغول که در دربار چنگیز و جانشینانش به سر می‌بردند نیز از سابقهٔ خانوادگی و وابستگی آبا و اجدادی خود به چنگیز و پدراش سود می‌بردند.

در تاریخ اولجایتو گزارشی وجود دارد که در آن آشکارا از همسان‌انگاری اندیشهٔ مغولی دربارهٔ مقام خاندان چنگیزخان با اعتقاد مسلمانان و به ویژه شیعیان دربارهٔ اهل بیت پیامبر اسلام(ص) سخن به میان آمده است. بنا به این گزارش، آن گاه که امیر ترمناش از امرای اولجایتو خواست تا شیعیان را به سلطان معرفی کند، ضمن اشاره به شهرت رافضی در مورد

آن‌ها چنین گفت:

ای پادشاه، در دین اسلام کسی رافضی باشد که در یاساق مغول بعد از چنگیزخان اوروق او را قایم مقام او می‌داند و مذهب سنت این که امیری را به جای او سزاوار می‌داند.^(۲)

همین توضیح از انگیزه‌های اصلی گرویدن اولجایتو به آیین تشیع شد.

در پرتو مبانی و شرایط مساعدی که ذکر آن‌ها رفت، در دوره حاکمیت مغولان بر ایران، مقام و موقعیت سادات تا حد زیادی از آسیب‌های زمانه در امان ماند. البته در این مورد هم مانند دیگر زمینه‌ها نباید نقش دیوان سالاران ایرانی را از نظر دور داشت. به عنوان نمونه، این اعتقاد خواجه رشیدالدین که «از مروّت وزرای کامکار و امرای نامدار دور است که سادات عظام و اشراف گرام در زمان دولت ایشان بی سامان و از بی برگی پریشان باشند»،^(۳) به طور قطع در موضع‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های حکومت مغول درباره سادات تأثیر داشت.

وضع سادات در عصر فتوحات مغول

حملات نخستین مغولان از چنان شدت و حدّتی برخوردار بود که بهترین سرنوشت ممکن برای یک فرد یا گروه، اسارت یا آوارگی بود. رفتار چنگیز بر این اصل کلی مبتنی بود که مردم شهرهای ایران یا باید از در اطاعت محض بیرون آیند و یا همگی طعمه شمشیر شوند. منابع تاریخی پر از آمار و ارقام عجیب از تعداد کشتگان است که اگر همه آن‌ها را نپذیریم، در این که حکایت از نابودی بیش‌تر ساکنان شهرهایی چون بخارا، مرو، سمرقند، هرات و نیشابور دارد، نمی‌توان تردید کرد. علی‌رغم این وضع، چنگیزخان از زمان شروع فتوحات در مرزهای ایران، تحت تأثیر مسلمانان که با آن‌ها حشر و نشر داشت و نیز مصلحت سیاسی، به رعایت جانب سادات سفارش‌هایی کرده بود؛ گرچه ممکن بود در عمل امرا و سربازان مغول از این

قاعده و موارد مشابه آن تخطی کنند. نمونه‌ای از نخستین توجهات چنگیزخان و مغولان به سادات را در جریان فتح بخارا می‌توان دید. پس از فتح شهر در سال ۶۱۷ قمری سادات به همراه ائمه و مشایخ، علما و مجتهدان از مرگ نجات یافتند هر چند که مقام آنان تا حد ستورداری تنزل پیدا کرد،^(۴) اما به هر حال جان سالم به در بردند.

عنایت به سادات، پس از چنگیزخان نیز در میان مغولان وجود داشت. یکی از نمونه‌های این موضوع را در مورد فاطمه توسی می‌توان دید. این زن در فترت میان فرمان‌روایی اگتای و منگوو در حکومت غیر رسمی توراکینا خاتون صاحب نفوذ و قدرت فراوانی شده بود. به طوری که اشراف مغول و خاندان چنگیز از این مسئله ناراضی و نگران شده بودند. آن چه در این جا اهمیت دارد این است که فاطمه توسی بر این موضوع که از «سلالة سادات کبار است»^(۵) تأکید می‌کرد.

با رسیدن منگوقا آن به مقام خانی مغولان، موج تازه‌ای از لشکرکشی‌ها برای تثبیت سلطه بر ایران و غرب آسیا شروع شد. او نیز به استناد عملکرد چنگیزخان، به شاهزادگانی که به عنوان مأمور فتوحات اعزام می‌شدند سفارش کرد که سادات باید از «زحمت مؤن» معاف باشند.^(۶) علی‌رغم حسن نظری که در عصر فتوحات به سادات ابراز می‌شد، بهبود عملی وضع آن‌ها بیش‌تر پس از تأسیس دولت ایلخانان در ایران بود.

توسعة نفوذ و اقتدار سادات در دوره ایلخانان

حکومت رسمی مغولان بر ایران با لشکرکشی هلاکوخان که منتهی به سلطه او بر نواحی مختلف ایران و سقوط خلافت عباسی شد، برقرار گردید. اکنون پس از حدود نیم قرن آمد و شد مغولان، گروهی از آن‌ها برای ماندن و حکمرانی، در ایران استقرار می‌یافتند. مغولان نیز مانند همه مهاجمانی که به این سرزمین وارد شده بودند، به زودی با این واقعیت رو به رو

شدند که ادامه حضور آن‌ها در گرو همسویی با شرایط و مقتضیات جامعه ایرانی و پرهیز از تلاش برای سلطه سرکوبگرانه است. هر چه زمان می‌گذشت، بر وسعت این همسازی افزوده می‌شد، تا آن جا که در پایان این دوره مغولانی پیدا شدند که صبغه ایرانی - اسلامی شخصیت آن‌ها بر تربیت مغولی‌شان غلبه داشت. همین سیر را می‌توان در تحول زندگی و افزایش نفوذ و اقتدار سادات نیز مشاهده کرد.

از جمله نخستین نموده‌های روابط سادات با ایلخانان مغول در فتح بغداد پدیدار شد. در این زمان «سیدبن طاووس» از عالمان بزرگ و متنقد بغداد و از رؤسای سادات از جمله کسانی بود که برای هلاکوخان نامه نوشت و حاضر به تسلیم شد.^(۷) گرچه گرایش شیعی وی و تشخیص درست او از وضع نا به سامان و ناامید کننده دستگاه خلافت عباسی، عوامل اصلی در این باره بودند، اما هلاکو همچنان او را نماینده طبقه سادات به شمار می‌آورد. هلاکوخان به همین دلیل و نیز به دلیل سفارش‌هایی که به او شده بود، فرمان در امان بودن سادات بغداد را صادر کرد و البته آن را منوط به خودداری آنان از جنگ نمود و چنین نیز شد.^(۸) پیروزی‌های پی در پی هلاکو و حضور مؤثر کسانی چون خواجه نصیرالدین توسی در کنار وی، زمینه لازم را برای بهبود وضع سادات فراهم می‌کرد. جایگاه سادات تا مرتبه‌ای بالا رفت که در زمان حکومت عطاملک جوینی بر عراق از جانب هلاکوخان، سادات از جمله کسانی تعیین شدند که تأیید رسائل و نوشته‌ها به دست آن‌ها، ملاک اعتبار به حساب می‌آمد.^(۹) سادات فارس موقعیتی از این هم بالاتر یافتند؛ به طوری که اتابک ابوبکر بن سعد (حکومت ۶۵۸ - ۶۲۸ق) آنان را تهدیدی برای فرمان‌روایی خود تلقی می‌کرد. از آن جا که دولت اتابکان در این زمان تابع حکومت ایلخانی بود، این تلقی بدون وجود حسن نیتی از سوی ایلخان مغول نسبت به سادات بی‌معنا بود. و صاف که گزارش‌های او درباره اوضاع فارس در دوره ایلخانان کم نظیر است، ضمن اشاره به مواردی از مصادره اموال و املاک سادات و عزل آن‌ها از

مناصبی مانند قضاوت درباره انگیزه این عمل از زبان اتابک چنین می نویسد:

بنابر آن که طایفه سادات در شیراز قومی انبوه‌اند و تغلب و استیلای تمام دارند؛ اگر حسب ثروت و مال و فسحت املاک و منصب حکومت و قضا با شرف نسب سیادت ایشان را جمع شود، سودای تملک و سلطنت در ضمائر تمکن گیرد و مملکت شیراز را از تصرف من استزاع کند. (۱۰)

چنان که پیش‌تر اشاره شد، تحقق این پیش‌بینی بدون موافقت و حمایت ممکن نبود. بنابراین، برای اتابک خوشبینی ایلخان مغول نسبت به سادات امری مسلم بوده است. با این همه، اتابک نتوانست جلو فعالیت و نفوذ سادات را بگیرد. چنان که در سال ۶۷۱ قمری وقتی سوغونجاق نویین از جانب دربار ایلخانی مأمور فارس شد، سید عماد الدین ابویعلی را که به قول و صاف «در شجاعت و مروّت حیدر کزار و حاکم روزگار بود»،^(۱۱) به حاکمیت مطلق یکی از بلوک فارس گماشت. در این زمان که اباق‌خان جانشین هلاکوخان شده بود، همچنین سیدفخرالدین حسن که از کبار سادات شیراز بود، توانست با وساطت شاهزاده ارغون یرلیغی (فرمانی) درباره استرداد املاک موروثی‌اش که اتابک ابوبکر آن‌ها را دیوانی (دولتی) کرده بود، به دست آورد.^(۱۲) در عهد جانشین تازه مسلمان اباقا یعنی سلطان احمد تکودار (حکومت ۶۸۳ - ۶۸۰ق) - مرتبه سادات باز هم فزونی یافت؛ چنان که سید عمادالدین ابویعلی که پیش‌تر خیر حکومت او بر قسمتی از فارس ذکر شد، به سمت وزارت کل سرزمین فارس منصوب شد.^(۱۳)

ارغون خان جانشین تکودار نیز با آن که از نمایندگان تفکر قبیله‌ای مغول بود و گرایش به اسلام را مردود می‌دانست، درباره سادات در مجموع رفتاری مناسب داشت. در زمان او سید فخرالدین حسن سرانجام به دارایی‌های موروثی خود در فارس دست یافت و اگر چه هجده روز پس از این موفقیت درگذشت، پسرش سید قطب الدین «به تمشیت مصالح املاک و

تحصیل اموال مشغول شد.^(۱۴) حتی زمانی که سید عمادالدین ابویعلی وزیر فارس در عهد تکودار، به همراه پسر عمویش سیدجمال الدین محمد، طی یک کشمکش با حکومت محلی مغولان به قتل رسیدند، با انتصاب ابش خاتون به حکومت فارس قرار شد پنجاه تومان مال به اولاد سید عماد الدین و بیست تومان به ایتام سید جمال الدین پرداخت شود. ضمن آن که، برای رسیدگی به این موضوع ایلچی مخصوص از دربار ایلخانی به فارس فرستاده شد.^(۱۵) شمس الدوله، نماینده سعدالدوله، وزیر یهودی ارغون نیز آن اندازه به احوال سادات توجه نشان داد که وقتی پس از قتل سعدالدوله مدعی شد که مسلمان بوده و شعایر یهودیت را به طور مصلحتی انجام می‌داده، «سادات و ائمه بر صدق مدعای او گواهی دادند و در حضور و غیاب دعا و ثنا می‌گفتند».^(۱۶) منابع درباره وضع سادات در فاصله میان مرگ ارغون خان (۶۹۰ق) تا به حکومت رسیدن غازان خان (۶۹۴ق) که طی آن گیختو و بایدو فرمان‌روایی‌هایی مستعجل داشتند، اخباری به دست نمی‌دهند. اما با روی کار آمدن غازان خان دوره‌ای تازه در زندگی مردم ایران و از جمله سادات آغاز شد.

غازان خان که با رسمی کردن اسلام در میان مغولان ساکن در ایران، حکومت ایلخانی را به عنوان حکومتی مسلمان مطرح کرد، از همان ابتدا به سادات احترام می‌گذاشت. وی بلافاصله پس از اسلام آوردن به سادات محبت کرد و برای آن‌ها ادرارات (مقرری) و صدقاتی تعیین کرد.^(۱۷) با این همه، بیش‌ترین توجه او به سادات در سال‌های پایانی فرمان‌روایی او است که در طی آن به دلیل شدت ارادت به اهل بیت پیامبر(ص) تا مرز شیعه شدن نیز پیش رفت. در سال ۷۰۲ قمری فرمانی درباره «تعظیم و تفضیم» سادات مکه و مدینه صادر کرد.^(۱۸) در همین سال، زمانی که برای زیارت مرقد امام حسین(ع) به کربلا رفت، دستور داد از محل عایدات نهرغازانی که برای رسانیدن آب به کربلا ایجاد شده بود، هر روز سه هزار من نان برای ارتزاق سادات مقیم آن جا تهیه شود.^(۱۹) همچنین او با استناد به حسن توجه

چنگیزخان به علویان، که از اهل بیت بودند، دستور داد تا از آن‌ها «قلان و قویچور و اولاغ و شوسون» (انواع مالیات‌ها) نگیرند و در خانه‌های ایشان ایلچی فرود نیاید و مواجب آن‌ها مطابق آن چه که در دفاتر ثبت شده سال به سال بدون هیچ قصوری پرداخته شود. همچنین علویان به عنوان ناظر در محاکم تعیین شدند.^(۲۰) غازان‌خان همچنین در صدد ایجاد مراکز و تشکیلات خاص سادات بود. به نوشتهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله، پس از آن که وی دو بار پیامبر(ص) را همراه با علی(ع) و حسنین(ع) در خواب دید، با پیش کشیدن این پرسش که چرا برای هر طایفه‌ای (مانند فقها و متصوفه) مرکز و جایگاهی وجود دارد، اما برای سادات محل تجمعی نیست؟ دستور داد در تبریز و دیگر شهرهای مهم مراکزی به نام «دارالسیاده» بسازند تا سادات در آن جا گرد آیند. سپس موقوفاتی برای هر کدام از آن‌ها معین کرد.^(۲۱) کاشانی زمینه گرایش غازان‌خان به اهل بیت و سادات را به گونه‌ای دیگر روایت کرده است. به نوشته او، در سال ۷۰۲ قمری در یک روز جمعه در مسجد جامع بغداد فردی علوی را به جرم آن که بعد از نماز جمعه نماز خود را هم خوانده، کشتند و جسد او را سوزاندند. جمعی از سادات استخوان‌های سوخته او را همراه با دادخواستی به غازان‌خان که در این وقت در عراق به سر می‌برد، عرضه داشتند. غازان ضمن انتقاد از اعمال اختلاف انگیز مسلمانان و این که چگونه است که آنان اولاد و ذریهٔ پیامبر خود را چنین کرده‌اند، دستور داد تا مسبتان این واقعه را کشتند. سپس دربارهٔ وضع اهل بیت از صدر اسلام تا زمان خود مطالبی جويا شد و پس از آن اعلام کرد که «قصص نصرت آنان و خذلان دشمنان آن‌ها» را دارد. در پی این ماجرا بود که فرمان تأسیس دارالسیاده‌ها و اختصاص موقوفات برای آن‌ها را داد.^(۲۲)

گر چه غازان‌خان مجال آن را نیافت تا در ادامهٔ محبت به اهل بیت، شیعه شود، اما جانشین او سلطان محمد اولجایتو (خدابنده) این فرصت را یافت که مدتی دولت ایلخانی را بر مبنای سیاست شیعی اداره کند. اگر روایت کاشانی را که پیش‌تر آوردیم محل استناد قرار

دهیم، گرایش او به تشیع (۷۰۹ق) ریشه در این موضوع داشت که وی میان اهل بیت پیامبر(ص) و خاندان چنگیزخان قداستی مشابه یافته بود.^(۲۳) البته در این میان نباید نقش عالمانی چون علامه حلی را نیز نادیده گرفت. به هر حال، این تحول در نگرش مذهبی سلطان، موجب تعالی بیش‌تر مقام و موقعیت سادات شد؛ به طوری که حتی توانستند به مناصب بالایی دست یابند. سید تاج‌الدین أوجی از این جمله بود که توانست در دستگاه وزارت سعدالدین ساوجی صاحب نفوذ زیادی شود. نمونه دیگر سید افتخارالدین بخاری بود که به عنوان فرستاده سلطان به شام و مصر رفت.^(۲۴)

با این که اعتقاد اولجایتو به تشیع مبتنی بر اساسی محکم نبود و به همین جهت بیش از دو سال دوام نیاورد، بازگشت به مذهب اهل سنت به معنای تنزل مقام سادات نبود. حتی زمانی که قرار شد سید تاج‌الدین أوجی بنا به اتهامات مالی و سیاسی کشته شود، سلطان از این که فرمان قتل او را صادر کند، به صرف سید بودنش، ابا می‌کرد. سرانجام مخالفان با ایجاد شک دربارهٔ سیادت او و نیز واگذار کردن مجازات وی به سادات، توانستند به هدف خود در کشتن او برسند.^(۲۵) در همین ماجرا، سید عماد‌الدین عمادالملک با آن که به مرگ محکوم شده بود، سرانجام نجات یافت و به میل کشیدن بر چشمان وی اکتفا شد.^(۲۶) ظاهراً توجیه فوق برای به قتل رساندن سید تاج‌الدین أوجی، سلطان را چنان که باید از خیال هتک حرمت سادات فارغ نکرد؛ زیرا وقتی پس از قتل سید و پسرانش، حنابله بغداد بر اجساد آنان اسب راندند، چنان خشمگین شد که فرمان قتل قاضی آن‌ها را داد و تنها با پا در میانی‌های بسیار از این کار چشم پوشیده و دستور داد قاضی مذکور را عربان بر الاغی بنشانند و در حالی که بر پشت او شلاق می‌زنند وی را در بغداد بگردانند.^(۲۷)

در دوره حکومت سلطان ابوسعید نیز سادات همچنان اقتدار و جایگاه خود را حفظ کردند. در واقع، نتیجه خدمات غازان خان و اولجایتو به سادات در این زمان آشکار شده بود. آن‌ها

ضمن برخورداری از رفاه و آسایش، در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز دارای قدرت و نفوذ فراوان بودند. نمونه‌ای از این مطلب را در همکاری سادات در سرکوب شورش شاهزاده یسور (یساور) می‌توان دید. یسور از شاهزادگان الوس جغتای در ماوراءالنهر بود که پیش‌تر به اولجایتو پناه برده و از سوی او به حکومت قسمت‌هایی از شرق و شمال شرقی قلمرو ایلخانان منصوب شده بود؛ اما با مرگ اولجایتو به فکر تصرف خراسان افتاد و سلطان ابوسعید آماده سرکوبی او شد. یسور پس از آن که در مازندران از سپاهیان ابوسعید شکست خورد، در حین عزیمت وارد مشهد شد. اما با استقبال اکراه‌آمیز سادات که معتبرترین و با نفوذترین جماعت شهر بودند، رو به رو شد. امیر بدرالدین نقیب سادات به ناچار با پیشکش‌هایی که عبدالرزاق سمرقندی آن‌ها را «مختصر» ذکر کرده، نزد یسور رفت و این برخورد موجب خشم شاهزاده شد، به طوری که جواب سلام امیر و همراهانش را نداد و آن‌ها را چند ساعتی سرپا نگه داشت. یسور سرانجام خواهان تأمین مایحتاج سپاهیان خود شد. برای این منظور قرار شد کسانی از سپاهیان او همراه بدرالدین به شهر بروند، اما در شهر فرستادگان یسور همگی به قتل رسیدند. امیر بدرالدین نقیب سادات که ظاهراً مسبب گستردن این دام برای آن‌ها بود، بلافاصله اسب و سلاح مقتولان را به عنوان هدیه برای امیر حسین فرمانده لشکریان ایلخانی فرستاد و مورد تحسین و تربیت او واقع شد.^(۲۸) یسور هم فرصت نیافت تا انتقام این کشتار را بگیرد و با رسیدن سپاهیان امیر حسین به سرعت به سمت شرق گریخت و کمی بعد کشته شد.

با مرگ ابوسعید و بروز آشفتگی در ایران، سادات نیز مانند دیگر قشرهای جامعه زبان‌هایی دیدند. اگرچه مشکلات آنان به اندازه دیگر مردم نبود، اما به دلیل جنگ قدرت، فقدان دولت مردان کار آمد و فرهیخته مانند خاندان رشیدی، ضعیف شدن جنبه‌های مذهبی در سیاست‌های حاکم، قتل و غارت‌های پی در پی، انحطاط اقتصادی و غارت اوقاف، متحمل

مشکلاتی شدند.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله و سادات

خواجه رشیدالدین فضل‌الله، علاوه بر این که در اخذ بیش‌تر تصمیماتی که به نام غازان‌خان و اولجایتو در تاریخ ثبت شده، نقش اساسی داشت، به طور مستقیم نیز به سادات ارادت و توجه ویژه نشان می‌داد. دختر سید بشیر از ملوک مگه را که افتخار سیادت و اشرافیت، هر دو را، داشت، برای یکی از پسرانش (به نام علیشاه) خواستگاری کرد.^(۲۹) همچنین در وقفنامهٔ ربع رشیدی مقرر کرده بود که در روزهای عاشورای هر سال، مبالغی به سادات پرداخت شود.^(۳۰) در یک نامهٔ اختصاصی نیز سفارش اکید دربارهٔ سیدافضل‌الدین کاشانی که از جمله عالمان بزرگ زمان بود، کرد. گرچه خواجه چنین کاری را برای بسیاری از دانشمندان و فقیهان و صوفیان عصر خود می‌کرد، اما در این نامه که خطاب به نایبان کاشان نوشته بیش از هر چیز بر سیادت افضل‌الدین تأکید دارد.^(۳۱) همو در نامه‌ای به اهالی سیواس از نرسیدن محصول اوقاف دارالسیاده آن جا به مصرف استحقاق آن و خرابی در وضع موقوفات سخن به میان آورده و یادآور می‌شود که به فرزند خود دستور داده تا حمام‌ها، دکان‌ها، چهار قنات و تعدادی ابنیهٔ دیگر بسازد و همه را وقف دارالسیادهٔ مذکور کند.^(۳۲)

پی‌نوشت‌ها:

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، ص ۲۲۳.
۲. ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی (القاشانی)، تاریخ اولجایتو ص ۹۹.
۳. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، مکاتبات رشیدی، مکتوب شماره ۸، ص ۱۹.
۴. غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی خواندمیر، حیب السیر فی اخبار افراد البشر، ج ۳، جزء ۱، ص ۲۸.
۵. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۲۰۰.
۶. همان، ج ۳، ص ۷۷.
۷. فضل‌الله بن عبدالله شیرازی، وصال الحضرة، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار (تاریخ وصال)، ج ۱، ص ۳۶.

۸. عطاملک جوینی، همان، ج ۳، ص ۲۸۸.
۹. وصال الحضرة، همان، ج ۱، ص ۵۹-۶۰؛ وصال به رساله‌ای اشاره می‌کند که به مناسبت حفر نهری از فرات به سوی کوفه به قلم تاج‌الدین علی بن امیر دلقندی تألیف شده بود و بعد از اتمام رساله طایفه‌ای از سادات و فضلا و اکابر و بلغا به طریق شهادت در اواخر آن به خط خود نظم و نثری بنوشتند. (همان‌جا).

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱۰. همان، ج ۲، ص ۱۶۳.

۱۱. همان، ص ۲۰۸.

۱۲. همان، ص ۲۳۰.

۱۳. همان، ص ۱۹۵.

۱۴. همان، ص ۲۳۱.

۱۵. همان، ص ۲۲۱-۲۱۷.

۱۶. همان، ص ۲۴۸-۲۴۷.

۱۷. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۵۵.

۱۸. وصال الحضرة، همان، ج ۳، ص ۳۹۰.

۱۹. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۰۹ و ۱۳۷۱.

۲۰. همان، ص ۱۳۸۹-۱۳۸۸.

۲۱. همان، ص ۱۳۵۹.

۲۲. کاشانی، همان، ص ۹۰-۹۳.

۲۳. همان، ص ۹۹.
۲۴. همان، ص ۴۲.
۲۵. وضاف الحضرة، همان، ج ۴، ص ۵۳۸.
۲۶. همان.
۲۷. کاشانی، همان، ص ۱۳۳.
۲۸. سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ص ۷۹ - ۸۰.
۲۹. رشیدالدین فضل الله، مکاتبات رشیدی، مکتوب شماره ۲۳، ص ۱۲۹.
۳۰. رشید الدین فضل الله همدانی، وقفنامه ربع رشیدی، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.
۳۱. رشیدالدین فضل الله، مکاتبات رشیدی، مکتوب شماره ۸، ص ۱۹.
۳۲. همان، مکتوب شماره ۲۸، ص ۱۵۷ - ۱۵۹.

منابع:

- جوینی، عطا ملک، تاریخ جهانگشای جوینی، به اهتمام محمد قزوینی، (لیدن، مطبعة بریل، ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱م).
- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام الدین حسینی، حبیب السیر فی اخبار اقراد البشر، زیر نظر سید محمد دبیر سیاقی، (تهران، چاپخانه گلشن، ۱۳۵۳).
- عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به کوشش عبدالحسین نوابی، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲).
- کاشانی (القاشانی)، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸).
- وضاف الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله شیرازی، تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار، (تاریخ و صاف)، (تهران، ابن سینا و جعفری تبریزی، ۱۳۳۸ق).
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تصحیح محمدروشن و مصطفی موسوی، (تهران، البرز، ۱۳۷۵).
- _____ مکاتبات رشیدی، گردآورنده محمد ابرقوهی، به اهتمام محمد شفیع، (لاهور، ۱۳۶۴ق / ۱۹۴۵م).
- _____ وقفنامه ربع رشیدی، تصحیح ایرج افشار و مجتبی مینوی، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا).